گره‌گاه‌های اپوزیسیون، گسست‌های رهایی از شیدان وثیق

امروزه، مبارزه با رژیم‌های سلطه‌گر، در جهانِ بغرنج و پر تضاد کنونی، اپوزیسیونِ ضد سیستمی را در برابر پرسش‌هایی اگزیستانسیِل قرار داده است. این بحرانِ وجودی و هویتی به ویژه نزد آن احزاب و گروه‌هایی نمودار می‌شود که در تکاپوی ایجاد آلترناتیوی برای کسب حاکمیت[1] و اِعمال قدرت‌اند.

روی سخن ما در این جا با آن اپوزیسیونی است که خواهان تغییراتی بنیادین، اجتماعی و سیاسی، دموکراتیک و رهایی‌خواه، در کشور خود و در جهان است. یه طور مشخص در ایران، این اپوزیسیون در وجه دموکراتیک خود شامل طرفداران جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین و مخالفان نظام‌های تئوکراتیک و پادشاهی می‌شود و در وجه "چپ"، هواداران "سوسیالیسم" و رهایی را در بر می‌گیرد. "چپ" و "سوسیالیسم" را در گیومه گذاشته‌ایم چون با آزمون منفی و گاه فاجعه‌باری که در درازای سده‌ی گذشته تا کنون این دو پدیدار از خود نشان داده‌اند، امروزه دیگر نمی‌توان تعریفی مشخص از «چپ» در تمایزش با «راست» و از «سوسیالیسم» در تفاوتش با سرمایه‌داری دولتی و اقتدارگرا به دست داد. از این رو ما در بحث‌های خود بیشتر از مقوله «رهایی» یا «رهایش»[2] سخن می‌رانیم و تا آن جا که مقدور باشد از کاربُرد واژه‌های «چپ» و «سوسیالیسم»، که بیش از پیش اکنون ناروشن و ناشناخته شده‌اند، خودداری می‌کنیم.

امروزه به هر ترتیبی که اپوزیسیون رادیکال را بنگریم، درمی‌یابیم که نابسامانی و بحران او فرا تر از نمونه‌ی کشور ما می‌رود و سراسر گیتی را در بر می‌گیرد. بغرنجِ خروج از مناسبات نابودکننده‌ی مسلط در سطح ملی و جهانی، که امروزه بی‌شک سرمایه‌داریِ جهانی‌شده است، همه‌ی اپوزیسیون‌ها و نه تنها مدعیانِ مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری، در همه‌ی کشورها و نه تنها در ایران را در برابر پرسش‌هایی بغرنج و مشترک قرار داده است. با این حال من در زیر به بررسی اوضاع و احول ویژه‌ِ اپوزیسیون ایران می‌پردازم.

می‌دانیم که مدتی است، در روند رشد بی‌سابقه‌ی نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و محیط زیستی در جمهوری اسلامی، اعتراضات

و مبارزات مردمی در شکل‌هایی گوناگون و سراسری، با نشانه رفتنِ مستقیمِ موجودیت رژیم، رو به گسترش نهاده‌اند. بحران روابط ایران با آمریکا، فشارهای اقتصادیِ برآمده از خروج این قدرت سلطه‌گر از قرارداد برجام، ناتوانی مستبدان حاکم بر ایران در برابر مشکلات بی‌شمار و ساختاری نظام ارتجاعی و اسلامی چهل‌ساله‌ی شان، ماجراجویی‌های برخاسته از سیادت طلبی سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی در منطقه، از افغانستان و یمن تا سواحل مدیترانه… همگی شرایط از هم پاشیدگی احتمالی امور کشور و حاکمیت را به‌وجود آورده‌اند. می‌گوئیم «احتمالی» زیرا که رژیم‌های سلطه‌گر همواره می‌توانند، به یاری ترفندها و تغییراتی، از نابودی خود پیش‌گیری کنند و یا در صورت فروپاشی آن‌ها، سلطه و ستم به شکلی دیگر بازتولید شوند.

بدین سان، در اوضاع و احوال شکننده‌ی کنونی، ما بار دیگر و با شدتی بیشتر، در برابر پرسش‌هایی قرار داریم که یکی از آن ها، و نه کم‌ترینِ شان، که موضوع مرکزی این نوشتار را تشکیل می‌دهد، بحران شکل‌گیری آنی است که همیشه در چنین بزنگاهی زبان‌زد سیاست ورزان/ پیشگان از هر سو می‌شود: ایجاد یک «اپوزیسیونِ متحد و آلترناتیوِ رژیم»! به واقع، روزی نیست که گروه‌های مختلف اپوزیسیون ایران و یه طور مشخص بخش جمهوری‌خواه، دموکرات و “چپ” آن از هم‌گرای، اتحاد، ائتلاف… و وظایف مبرمِ پیش رو چون ایجاد یک بدیلِ جایگزین حگومت سخن به میان نیاورند. و باز روزی نیست که هم اینان به طور عمده در قالب‌های منسوخ گذشته فکر و عمل ننمایند و نسخه‌ای، راه حلی، طرحی، نقشهِ راهی، که روی‌هم‌رفته نیز راه به جایی نمی‌برند، برای خروج از اوضاع نابسامان خود ارائه ندهند.

-————————

گره‌گاه‌های اپوزیسیون. به باور ما، اپوزیسیون ایران دارای ناتوانی‌ها و کاستی‌هایی زیربنایی و ساختاری است که گره‌گاه‌های عینی (اُبژکتیو) او را تشکیل می‌دهند و تا زمانی که گره‌گشایی‌ها صورت نپذیرند، اپوزیسیونی واقعی و رهایی‌خواه، که قادر به ایفای نقشی کارآمد و بنیادین در تغییرات اجتماعی باشد، نمی‌تواند در ایران شکل گیرد و شکوفا شود.

ما در این نوشته و در خطوط کلی به بررسی و تشریح گره‌گاه‌های اپوزیسیون ایران می‌پردازیم و در پایان، در برابر این وضعیت، نکاتی را درباره‌ی آن چه که «گسست‌های رهایی» می‌نامیم به میان خواهیم گذارد.

به باور ما، اپوزیسیون ایران – به طور مشخص در این جا بخش خارج از کشور آن را مورد توجه قرار می‌دهیم – در نحله‌های جمهوری‌خواه، دموکرات و یا "چپ"، در تئوری و پراتیک، هم‌چنان سنتی باقی مانده است. عدم نوسازی، جدایی از جامعه، فرسودگی، دولت‌گرایی و قدرت‌طلبی، حزبیت‌گرایی سنتی، فقدان راه حل‌ها و سرانجام فقدان بینشی جهانی، هفت گره‌گاه یا بن‌بست بزرگ این اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند.

1- عدم نوسازی. اپوزیسیون به‌طور اساسی هم از دیدگاه نظری و هم عملی دست به نوسازی و نوبنیادی (نوزایش) خود نزده است و هم‌چنان در دنیای کهنه‌ی خود درجا می‌زند. این ضرورت نوسازی همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فکری، فلسفی، فرهنگی، عملی، برنامه‌ای، مبارزاتی، تشکیلاتی و غیره را در بر می‌گیرد. جهان کنونی ما دستخوش چنان تغییرات و تحولاتی شده است که مفهوم‌های سیاسی سنتی امروزه از معنای اصیل و حقیقی خود تهی شده و از کار افتاده‌اند: «حاکمیت»، «دولت- ملت»، «مردم»، «دموکراسی»، «جمهوری»، «عدالت»، «امپریالیسم»، «سوسیالیسم»، «انقلاب»، «طبقه»، «حزب»… این‌ها همه امروزه واقعیت‌هایی را تشکیل می‌دهند که با آن چه که در ابتدا و در اصل در سده‌های پیشین تبیین می‌کردند، کمتر اشتراکی دارند. به راستی امروزه دیگر نمی‌توان، بدون زیر پرسش بردن و بازاندیشی انتقادی، این مقوله‌های کلاسیک و در راستای آن‌ها پراتیک‌های سنتیِ ناظر بر آن‌ها را به کار گرفت. پس نوسازی و نوبنیادی خود بدین معناست که پدیدارهای کلاسیک سیاسی، چه نظری و چه عملی، که تا کنون بی چون و چرا و مسلم تلقی می‌شدند را با نگاهی انتقادی و رهایی‌خواهانه و با توجه به شرایط تاریخی نوین دوباره بازبینی کنیم و حتا آن‌ها را چنان‌چه لازم باشد کنار گذاشته و فسخ نمائیم. از انجام چنین **انقلابی در خود**، هم نظری و هم عملی، اپوزیسیون ایران همواره هراس داشته است و همواره نیز از اقدام به آن سرباز زده است. بن‌بست اپوزیسیون رادیکال امروزی را می‌توان در واپس‌ماندگی‌اش از انقلاب در خود یافت.

2– جدایی از جامعه. گره‌گاه دیگر اپوزیسیونِ خارج از کشور (در این جا برخی احزاب منطقه‌ای/ملیتی را مورد نظر نداریم)، جدایی او، که واقعیتی عینی و ساختاری است، از جامعه‌ی داخل کشور و جنبش‌های درون آن است. در این باره، اگر قیاس زمانی روا باشد، ژرفای تاریخی این جدایی را می توان با در نظر گرفتن دو دوره‌ی تبعید برای بسیاری از فعالان سیاسی، حداقل بیش از نیم سده برآورد کرد. با وجود همه‌ی

امکانات مدرن امروزی در زمینه‌ی ارتباطات رسانه‌ای که به شناخت اوضاع داخل یاری می‌رسانند، بر کسی پوشیده نمی‌ماند که جدایی ممتد و دراز مدت از جامعه، از دیدگاه دریافت تحولات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و غیره به عدم شناخت عینی، ذهنی انگاری و توهم‌زدگی می‌انجامد، به‌ویژه نزد آن‌هایی که با یک جهان‌بینی ماتریالیستی خواهان تغییر واقعیت عینی می‌باشند. جدایی نامبرده بدین معناست که موضوع و مضمون «فعالیت سیاسیِ» اپوزیسیونِ در تبعید، یعنی مسایل سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ایران، کمتر پیوندی مستقیم با واقعیت زندگی خودِ این فعالان در خارج از کشور دارد. به بیان دیگر، انگیزه‌ای که فعالان تبعیدی را به «مبارزه‌ی سیاسی» سوق می‌دهد، خواست تغییر اوضاع و احوال جامعه‌ای است که خودِ آن‌ها **در درون آن زندگی نمی‌کنند** و این انگیزه (فعالیت سیاسی) هیچ پیوستگیِ عینی، مادی، زنده و ارگانیک با واقعیت وجودی یا هستی اجتماعیِ این فعالان در خارج از کشور، یعنی در غربتی که در آن زندگی می‌کنند، ندارد. بدین ترتیب در خارج از کشور و در میدان آن چه که "فعالیت سیاسی" نامند – که در حقیقت نمی‌توان به معنای واقعی کلمه چنین نامید چون نه در بستر واقعی اجتماعی بلکه از راه دور و غیر مستقیم انجام می‌پذیرد – ما با ذهنیتی سروکار داریم که با واقعیت اجتماعی‌ای که می‌خواهد دگرگون سازد کمترین مناسبات عینی و مستقیم را دارد. بازتاب این جدایی ارگانیک اپوزیسیون از جامعه را می‌توان در ذهنیت و رفتار ویژه‌ی او، که تغلق به قشرهای اجتماعی رانده شده از جامعه‌ی اصلی خود دارند، مشاهده کرد: ناپایداری در افکار و عمل، در کار جمعی و مشارکتی؛ سُست رایی و بی پرنسیپی؛ قدرت‌طلبی، خود مرکز بینی و خودشیفتگی…

3- فرسودگی. یکی دیگر از گره‌گاه‌های عینی و ساختاری اپوزیسون ایران در خارج از کشور، فرسودگی و کهنسالی آن است. "فعالیت سیاسی" در خارج از کشور، بیش و کم از دیر باز، به‌ویژه در دوره‌ی جمهوری اسلامی، کمابیش با انفعال و رکود همراه بوده است. بالندگی یا فروکش جنبش در داخل نیز چندان تغییری در واقعیت فوق نمی‌دهد. این را به صورت بارزی هم در زمینه‌ی عملی و هم، تا اندازه‌ای، نظری می‌توان مشاهده کرد. یکی از علل اصلی این وضعیت اپوزیسیون را می‌توان در کمبود نیروی تازه نفس، نو، فعال و جوان که به هر پدیدار زندگی و شکوفایی می‌بخشد نشان داد. در دوره‌ی مبارزات ضد رژیم دیکتاتوری پهلوی در خارج از کشور (1960- 1970)، پایه اجتماعی اپوزیسیون را هزاران دانشجویی تشکیل می‌دادند که در اوضاع و احوال ویژه‌ی آن‌سال‌های شورشی، در بخش بزرگشان و با شتاب،

به سیاست روی می‌آوردند و در مبارزات ضد رژیمی و ضد امپریالیستی، که کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در آن زمان سازماندهی می‌کرد، شرکت می‌نمودند. در آن دوره، گروه‌های سیاسی خارج از کشور از این پایگاه اجتماعی مبارز نیرو و انرژی می‌گرفتند. از این رو، به دلیل وجود همین نیروی اجتماعی فعال بود که اپوزیسیون خارج کشور تا میزانی می‌توانست از پویندگی و توانمندی برخوردار شود. اما وضعیت در دوران تبعیدِ ناشی از استبداد اسلامی بسیار متفاوت می‌شود. با این که استبداد اسلامی به مراتب بیش از دیکتاتوری شاه، ایرانیان را به ترک کشور و پناهندگی وادار کرده است، اما تعداد فعالان سیاسی در خارج از کشور، روی‌هم‌رفته، اندک، محدود و حتا رو به افول رفته و می‌رود. اکثر فعالان سیاسی خارج کشور به **"کاست" سیاسی اپوزیسیونی** دوران شاه و پایان عمر آن تعلق دارند. بسیاری درگیر روزمرگی، کار، معاش و مسایل و مشکلات زندگی در تبعید اند. در این دوره، نیروی اجتماعی جوان و پرشوری در خارج از کشور شکل نمی‌گیرد. تعداد جوانان و دانشجویانی که در شرایط سخت اقتصادیِ امروز (چه ملی و چه جهانی) به کشورهای خارج می‌آیند، به طور کلی در همه جا، نه تمایلی به کار سیاسی به‌ویژه حزبی در شکل و شمایل سنتی آن دارند و نه آن چه که گروه‌های سیاسی موجود عرضه می‌کنند، گیرایی و کششی برای آن‌ها دارد. در یک کلام، جهان خُرد سیاسی اپوزیسیون ایران در خارج از کشور چون برکه‌ی راکدی می‌ماند که در آن از رشد، شکوفایی و خلاقیت چندان خبری نیست. در این جا، نه نیروی تازه نفسی وارد می‌شود، نه تجدید حیاتی صورت می‌پذیرد و نه، همان‌طور که پیشتر نوشتیم، نوسازی و نوزایشی رخ می‌دهد.

4- دولت‌گرایی و قدرت‌طلبی. تعریف کلاسیک از «سیاست» (و هم چنین از «دموکراسی»، «جمهوری» و غیره) امر کسب قدرت و دولت[3] را در جوهر سیاست قرار می‌دهد: "مساله اصلی هر انقلابی، قدرت است!" (لنین). از این چشم‌اندازِ کیش قدرت، انقلاب و به طور کلی سیاست تبدیل به مبارزه برای تصرف دولت و پاسداری از آن می‌شود. از همین نگاه نیز، همه‌ی ترفندها و شیوه‌ها برای رسیدن به قدرت و حفظ آن به کار برده می‌شوند. اپوزیسیون سنتی و "چپ" ایران (و به طور کلی جهان) همواره در این راستا فکر و عمل کرده و می‌کند. همواره نیز نشان داده است که، سوار بر اریکه‌ی قدرت، در برابر الزامات حکومت کردن، منطق و منافع دولت، ناگزیر دست به اِعمال سلطه برای حفظ سیستم می‌زند. دریافت عامیانه و مبتذل از فعالیت سیاسی، که همواره در تاریخ بر اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی چیرگی داشته است، از «سیاست» و هم‌چنین از

«دموکراسی» مدیریتِ امور دولت و قدرت یعنی دولت‌گرایی و قدرت‌طلبی را می‌فهمد. در این زمینه، نوسازی و نوبنیادی اپوزیسیون از فرایند گسست از بینش دولت‌گرایانه و قدرت‌طلبانه از «سیاست» می‌گذرد، در گسست از اپوزیسیون سنتی که این دو مقوله را دلمشغولی مرکزی خود می‌کند و به نام «حاکمیت مردم»، «جمهوری» و یا «سوسیالیسم»، هدف و فرجام خود را در **بازتولید و تقویت دولت و قدرت** قرار می‌دهد: امری که ناگزیر تمرکزگرایی، اقتدارگرایی و سلطه‌گری را به همراه می‌آورد.

5- حزبیت‌گرایی سنتی. اپوزیسیون ایران هم‌چنان درگیر نوستالژیِ تحزب به شیوه‌ی کلاسیک یا سنتی آن است، که این خود گره‌گاه دیگری را برای فعالیت او می‌آفریند. تجربه نیم سده گذشته در همه جا نشان داده و می‌دهد که امروزه این گونه حزب‌سازی‌ها کارآیی خود را از دست داده اند، زیرا نه چندان مردمی را می‌توانند "بسیج" و به "حرکت درآورند" و نه در تغییرات بنیادین نقشی ایفا کنند. در بهترین حالت، حزب تبدیل به دستگاهی برای به کرسی نشاندن نمایندگان محدودی در پارلمان برای مدیریتِ "بهترِ" نظم موجود می‌شود. حزب‌سازی در تاریخ مدرنیته، به طور کلی، بنا بر مدل دولت شکل گرفت، هم‌چنان که دولت مدرن نیز بنا بر نمونه‌ی ساختار عمودی و اقتدارگرای دستگاه دین و کلیسا در غرب به‌وجود آمد. تحزب سنتیِ امروزی، دستگاهی است به منظور تسخیر قدرت سیاسی از راه «نمایندگی» و به دست گرفتن ماشین دولتی و پاسداری از آن با هدف حاکمیت بر مردم و در جدایی از مردم. از این رو، این گونه تشکیلات سیاسی را «حزب – دولت» می‌نامیم. یعنی **ساختاری عمودی، تمرکزگرا، بوروکراتیک و اقتدارگرا** که به هر شکل و ترتیب، آگاه یا ناخودآگاه، بنا بر ماهیت و الزاماتِ پیروی از «منطق حزبی»، که چیزی نیست جز تامین موجودیت و منافع حزب و دستگاه آن، ناگزیر باید بر مردم اِعمال قیمومیت و سلطه نموده، رهبری و هدایت آمرانه جامعه را در دست گیرد. این گونه حزبیت را مارکسیسم مبتذل روسی (لنینی- استالینی)، با تفسیرهای ناروا و قدرت‌طلبانه‌اش از ایده‌های رهایی‌خواهِ مارکسی، تئوریزه و قُدسی می‌کند. از سوی دیگر، تحزب کلاسیک مقوله‌ی «نمایندگی» را در مرکز فعالیت خود قرار می‌دهد: پدیداری که با بینش رهایی‌خواهِ دخالت‌گری مستقیم مردمان در امور خود در تضاد است. دخالت‌گری جمعی، مشارکتی و مستقیم، در حقیقتِ خود، «نمایندگی» نمی‌شود. اپوزیسیون رادیکال همواره در درازای تاریخ اش، از مارکس به این سو، با این پروبلماتیک بزرگ و تاکنون ناگشودنی روبرو بوده است.

6- فقدان راه حل‌ها. امروزه، یافتن راه‌کارها برای پاسخ به مسائل و مشکلات جوامعِ پر تضاد و پیچیده‌ی کنونی امر سهل و ساده‌ای نیست بلکه دشوار و پروبلماتیک می‌باشد. در این راستا، اپوزیسیون ایران، به‌ویژه آن روندی که تغییرات بنیادی را مورد نظر قرار می‌دهد، به جز طرح فرمول‌هایی کلی که عموماً نیز سیاسی می‌باشند، راه‌حل و پاسخی شایسته ندارد. مشکلات مهم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در ایران کنونی بسیارند: فقر، تهیدستی، بیکاری، فقدان عدالت اجتماعی، برابری و رفاه اجتماعی، مسألهِ خروج از اقتصاد نفتی و انرژی فسیلی، چگونگیِ مقابله با فاجعه نابودی محیط زیست، چگونگی ایجاد یک دگرگونی اساسی و ساختاری در دستگاه دولت به سمت عدم تمرکز، دادن اختیارات به مردمان در هر منطقه، فدرالیسم و خودمختاری محلی... برای همه‌ی این‌ها و بسیاری دیگر، اپوزیسیون سرنگون‌طلب ایران **چه پاسخ(های) مشخصی دارد**؟ امروزه بسیاری از مسائل اقتصادی و اجتماعی در ایران با مناسبات حاکم سرمایه‌داری گره خورده‌اند و در نتیجه مبارزه برای بهزیستی در برابری و عدالت اجتماعی جدا از نفی سرمایه‌داری در جامعه‌ای که **هم چنان درگیرِ عقب‌ماندگی و روابط استدادی- تئوکراتیک** است، تصور پذیر نیست. در نتیجه، از این نگاه ضدسرمایه‌داری نیز، بسیاری مسائل دیگر طرح می‌شوند که برای آن‌ها، سوسیالیست‌ها پاسخی آماده در دست ندارند. از آن جمله است: بغرنج چگونگی پیوند دو سنخ مبارزهِ دموکراتیک (ضداستبدادی- ضد دین‌سالاری) از یکسو و سوسیالیستی (ضد سرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه) از سوی دیگر؛ چگونگی شکل‌گیری مالکیت جمعی در تمایز اساسی آن با دو نوع مالکیت دولتی و خصوصی و سرانجام راه‌روی به سوی «سوسیالیسمی» که امروزه، پس از فروپاشی □□□□□□□ □□□□□□ □□□□□ و ورشکستگی □□□□□□□□□□□□□□□□، از هیچ نسخه، مُدل یا پارادایمی برخوردار نیست و کمابیش همه چیز را باید از صفر بی‌اندیشد و آغاز کند.

7- فقدان بینشی جهانی. امروزه، در عصر جهانی شدن و پیوستگی کشورها، مسایل و مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی... بیش از پیش تبدیل به معضلاتی بغرنج می‌شوند که دیگر نمی‌توان برای آن ها پاسخی در مقیاس کوچک محلی، ملی و منطقه‌ای پیدا کرد. این پاسخ یا پاسخ‌ها بیش از پیش جهانی می‌شوند و در نتیجه هم‌راهی و مشارکت جنبش‌ها و نیروهای اجتماعی در سطح جهانی را فرا می‌خوانند. امروزه نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی نوین سوسیالیستی در چهارچوب محدود و بسته‌ی یک کشور یا سرزمین ناممکن می‌شود – این را مارکس بیش از صد و شصت سال پیش در مانیفست داهیانه مطرح کرده

بود – بلکه همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که حتا اصلاحات (رفرم) در یک کشور، ایران به عنوان نمونه، بیش از پیش نیاز به هم‌کاری و همبستگی دیگر مردمان، اقتصادها و اتحادها در کشورهای دنیا و منطقه دارند. امروزه، جهانی‌شدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بحران اقلیمی و محیط زیستی و غیره، امر یافتن راه‌کارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور به گونه‌ای مستقل از تغییرات و تحولات در پیرامون، در منطقه و در دنیای خارج را هر چه بیشتر پیچیده و دشوار و در یک کلام ناممکن کرده است. **فقدان یک بینش جهانی در مسائل ملی**، نزد اپوزیسیون ایران، یکی دیگر از گره‌گاه‌ها و ناتوانی‌های اصلی او را تشکیل می‌دهد.

-_____

گسست‌های رهایی. طرح گره‌گاه‌ها یا بن‌بست‌های فوق از سوی ما به معنای کرنش یا کناره‌جویی در برابر مشکلات و ناتوانی‌ها برای تغییر وضع موجود نیست. اگر به راستی «شرط‌بندی»[4] و «بدبینی انقلابی» (نیچه‌ای) را ملکه‌ی ذهن خود می‌کنیم، از برای آن است که در پرتو منشور انتقادی آن‌ها به **امکان‌پذیری گسست‌های رهایی** بیاندیشیم و در سوی آن‌ها عمل کنیم.

از آن چه که در باره‌ی شرایط اپوزیسیون ایران رفت، نا گفته پیداست که گسست‌های رهایی، در شرایط جدایی از جامعه و متن مبارزات اجتماعی، یعنی در خارج از کشور، نمی‌توانند امکانی برای اجرا پیدا نمایند. اپوزیسیون و مبارزه رادیکال واقعی تنها و تنها در درون جامعه‌ی ایران می‌توانند شکل گیرند. از سوی دیگر، در شرایط تاریخی دشوار کنونی، فرایند تحقق گسست‌های رهایی **پیکاری سخت و درازمدت** است. من در نوشتارهای پیشین خود در باره‌ی این گسست‌ها، که برای زنده‌کردن اپوزیسیون رادیکال و رهایی‌خواه اساسی و ضروری می‌باشند، مطالبی نوشته‌ام. در زیر چکیده‌ای از آن‌ها را در چند نکته بازگو می‌کنم.

– ابداع «سیاستی» که مفاهیم ویژه و نوین، تئوری‌ها و پراتیک‌های نوین خود را به وجود آوَرَد و به کار بَرَد. در این راستا، مبارزه برای یک **زندگی کفایت‌مند بشری**، رهایی‌یافته از هر سلطه و قدرت بَرین، زمینی یا استعلایی، در **نفی هر اِعمال اقتداری و یا پذیرش اقتداری** به صورت فردی، جمعی، خصوصی، دولتی، حزبی و غیره.

– هم‌سویی و هم‌کوشی با جنبش‌های رهایی‌خواه منطقه و جهان در فراهم

کردن شرایط و زمینه‌های مناسب و چاره‌اندیشی جمعی، منطقه‌ای و جهانی برای شکل‌گیری مناسباتی نوین و انسانی، در آزادی و برابری، در سطح ملی و جهانی.

– جنبش‌های اجتماعی قابلیت کسب شناخت و دست‌یابی به ایده‌ها، نظریه‌ها و طرح‌هایی به طور نسبی صحیح‌تر و نزدیک‌تر به «واقعیت» را دارند و به همین‌سان نیز توانایی سازماندهی خود را در اشکالی دموکراتیک و افقی. آن‌ها می‌توانند – البته این امر مسلم و محتوم نبوده بلکه باز هم یک «شرط‌بندی» است – تبدیل به نمونه‌های والای فضای آزادِ مداخله‌گری سیاسی و میدان پر چالش تبادل و تقابل نظری برای چاره‌جوئی در حل مسائل و مشکلات اجتماعی شوند. مردمان، خود، در چنین روندی، نقش فاعلان، مبتکران، بازی‌کنان و تصمیم‌گیرندگان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. در یک کلام: مداخله‌گری مستقیم و بدون واسطه، بدون واگذاری و نمایندگی، که «دموکراسی رادیکال» می‌نامیم.

– ابداع شکل‌های جنبشی سازماندهی جمعی که حزب یا سازمان پیشتاز (آوانگارد)، رهبر یا راه‌بر توده نبوده با ویژگی‌هایی چون: سازماندهی افقی، شبکه‌ای و دموکراتیک (دموکراسی مستقیم و بی‌واسطه)؛ تصمیم‌گیری از طریق مجامع عمومی، مناسباتِ مبتنی بر دموکراسی گسترده درونی، شفافیت و مشارکت آزادانه‌ی افراد شرکت‌کننده؛ شیوه و روش خودگردانی، گردش و تناوب مسئولیت‌ها؛ امکان آزادانه‌ی دخالت‌گری، انتقاد و کنترل در همه‌ی سطوح و بر همه‌ی امور؛ مشارکت برابرانه‌ی همگان در تصمیم‌گیری‌ها.

– **اپوزیسیونی همواره منتقد و اپوزیسیونِل** که تسخیر قدرت و دولت را از میدان مشغله‌ی فکری و عملی خود خارج می‌کند؛ که در جهت فراهم آوردن شرایط زوال نهادهای اقتدارگرا، دولت… چون قدرت‌هایی جدا و مسلط بر جامعه عمل می‌کند؛ که **تنها دلیل وجودی و غایت‌مندی** خود را در یاری‌رساندن به فرارویِ خودگردانی و خودمختاری جمعی و مشارکتی مردمان مختلف در اداره‌ی امور خود، در آزادی و برابری و در یک مناسبات اجتماعیِ غیر متمرکز قرار می‌دهد.

1: حاکمیت : Souveraineté (به فرانسوی)، Sovereignty (به انگلیسی) و Herrschaft یا Höchste Gewalt (به آلمانی).

2: رهایی یا رهایش : Émancipation (به فرانسه)، Emancipation

(به انگلیسی) و Emanzipation (به آلمانی)

3: دولت، در هر جای این نوشتار، معادل État (فرانسوی)، State (انگلیسی) و Staat (آلمانی) است، که شامل سه قوای اجرایی، قضایی و مقننه می‌شود. با حکومت اشتباه نشود که معادل خارجی آن نزد ما Gouvernement است.

4: شرط‌بندی : Pari به فرانسوی.

شیدان وثیق

شهریور 1397 – سپتامبر 2018

cvassigh@wanadoo.fr

www.chidan-vassigh.com